

فرمود که چون بنده خدای تعالی را به یکا کنی و بزرگوار یاری با و می کنی با وی
 حکمی در نزد ما خیر عقوبت وی می کند و بر او سوزند او را با آنچه بنده
 خدای تعالی در برابر او کرد گفت **از اینجمله است** که روزی منصور با
 حاجب خود گفت وقتی که جعفر بن محمد بر من در آید بر من از آنکه من را
 و بر اینکس توری صادق رضی الله عنه بروی در آید و پیش وی
 منصور حاجب را طلبید آید و دید که صادق رضی الله عنه نشسته است
 چون صادق رضی الله عنه برفت حاجب را طلبید و گفت ترا
 چه فرموده بودم حاجب سوگند خورد که من و بر اندیدم مگر پیش تو
 نشسته نه در وقت در آمدن و بر او دیدم و نه در وقت بیرون
 رفتن **از اینجمله است** که یکی از موقران منصور کو بد که روزی
 وی در آمد و بر او گفت که یا امیر المؤمنین موجب کرب و محبت
 گفت ای قلان جبلی کثیر را از طلوبان فانی ساخته و بنده ای ترا
 که نشسته ام گفت آن که ام است گفت جعفر بن محمد گفت آن مرد
 مشغول بعبادت خدای او اصلا نظر بر او نداشتند و گفت آن دین
 که تو با ما امت وی اعتقاد نداری اما ملک عقیم است من سوگند

خورده ام که شب در میانم تا خاطر خود را از وی فارغ نسازم سینه
 بجا آید و گفت چون جعفر بن محمد حاضر شود مرا گاه که من دست
 بر سر خود بچم باید که و بر او اقبل کنی پس بفرمود ما صادق رضی الله
 عنه حاضر گشتند در وقت آمدن نوی بیوستم دیدم که لب می شنید
 اما نه شستم که چه میخواند لیکن قصر منصور دیدم که بچینش در آید چون بی
 از غلط امر ارجح بر و منصور را دیدم سر و پای برهنه و لرزه بر
 اندام های وی افتاده استقبال وی کرد و باز وی را گرفت
 در و ساده خود نشانند و گفت یا ابن رسول الله باعث آمدن چه بود
 فرمود که مرا خواندی آمدم گفت مرا حاجت که داری بخواه فرمود که
 حاجت من است که مرا خوانی تا من هر وقت که خواهم با شما خود
 حاضر شوم انگاه هر خواهی چون بیرون رفت منصور جامه
 خواب طلبید و با نیم شب بیدار و نماز از وی فوت شد چون
 بیدار شد و نماز را اقصا کرد و مرا پیش خود خواند و گفت در آن
 وقت که جعفر بن محمد حاضر شد از دمای دیدم یک لب وی
 بر زمین یکی بر بالای قصر من و بر زبان فصیح با من است که مرا خوانی

خورده ام که